

جایگاه فرهنگ در هویت مشترک اروپایی و همگرایی اتحادیه اروپا

حبیب اله ابوالحسن شیرازی¹

دانشیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

حمید نیکو

دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت 93/9/1 - تاریخ تصویب 93/12/23)

چکیده

فرهنگ‌های مشترک اروپایی با لایه بنیادین فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم تعیین‌کننده هویت مشترک اروپایی است. هویتی اروپایی به لحاظ نظری هم‌زمان در کنار سایر هویت‌های ملی یا فرهنگی وجود دارد و در واقع افراد هویتی چندلایه و سلسله‌مراتبی به لحاظ اهمیت مولفه‌های ملی یا فرهنگی دارند. تقویت هویت مشترک اروپایی که در آن مردم اتحادیه اروپا فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم را مشخصه ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود تلقی کنند، برای یکپارچگی طولانی‌مدت این اتحادیه حیاتی است. دولت‌های عضو اتحادیه اروپا به رغم شباهت‌ها و اشتراکات دینی و فرهنگی، خرده‌تفاوت‌هایی نیز دارند که به پدیدار شدن هویتی خاص برای آنها شده و در نتیجه فرهنگ راهبردی و اولویت‌های راهبردی متفاوتی دارند. این فرهنگ راهبردی متفاوت از جمله عوامل کلیدی است که سبب شده این کشورها به ویژه در مواقع بحران نتوانند به سیاست منسجم امنیتی و دفاعی دست یابند. در واکاوی ابعاد مختلف فرهنگ در اروپا و و جایگاه و اثرگذاری آن بر هویت مشترک اروپایی، با تکیه بر نظریه سازه‌انگاری و رویکرد فرهنگ راهبردی باید گفت فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم به عنوان لایه اصلی هویت مشترک اروپایی به شمار می‌رود و نقش بنیادین در همگرایی اتحادیه اروپا و معیار اصلی در پذیرش اعضای جدید در این اتحادیه بوده است.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ، هویت مشترک اروپایی، اتحادیه اروپا، سکولاریسم، همگرایی، سازه‌انگاری،

فرهنگ راهبردی

مقدمه

حس ناسیونالیسم شدید و حسادت‌های منطقه‌ای همواره بین مردم اروپا وجود داشته و پیش‌تر عاملی برای بروز جنگ‌ها و رقابت‌ها و نیز بازدارنده همگرایی و حرکت به سوی هویت مشترک اروپایی بوده است. رومی‌ها در دوران قدرت‌یابی خود بخش بزرگی از اروپا را تحت یک نظام واحد حکومتی درآوردند و دوران اوج حکومت آنها سال‌های 200 تا 400 میلادی بود، اما حکومت آنها یک امپراتوری به شمار می‌رفت و هویت مشترک اروپایی را افاده نمی‌کرد. تنها در قرون وسطی بود که چنین هویتی شکل‌گیری خود را آغاز کرد (500 تا 1050 میلادی) و این امر از طریق تکامل تمدن مشترک اروپایی بر اساس دین مسیحیت میسر شد که در آن رم پایتخت معنوی به شمار می‌آمد و زبان لاتین نیز زبان اصلی آموزش بود. با ایجاد شکاف میان فرقه‌های چپ و راست مسیحیت، با گسترش امپراتوری فرانکی² از بلژیک تا هلند کنونی و بروز تهدیدات خاورمیانه و حملات سپاه اسلام سبب شد حس هویت منطقه‌ای در اروپا تقویت شود و مفهوم اروپا به عنوان مجموعه‌ای واحد معنای بیشتری پیدا کند. واژه اروپایی تا قبل از سال 800 میلادی معمولاً استفاده نمی‌شد، یعنی تا زمانی که چارل مگن³ به عنوان امپراتور مقدس رم از سوی پاپ منصوب شد و در شعرها با عنوان پادشاه و پدر اروپا از وی یاد شد. امپراتوری فرانکی او اکثر مناطقی را که امروزه فرانسه، سوئیس، اتریش، جنوب آلمان و کشورهای بنلوکس (بلژیک، هلند و لوکزامبورگ) است، پوشش می‌داد. طرفداران ایده اتحاد اروپایی به تدریج به این باور رسیدند که وجود اروپای مسیحی متحد برای احیای امپراتوری مقدس روم الزامی است و همچنین از نامی‌های ناشی از اقدامات ترک‌ها در آسیای صغیر نگران شدند. در سال 1306 میلادی، پیر دوبویس⁴ حقوق‌دان و دیپلمات فرانسوی این ایده را مطرح کرد که شاهزادگان و شهرهای اروپا بایستی یک «جمهوری مسیحی»⁵ کنفدرال تشکیل دهند که مجلس دائمی متشکل از شاهزادگان بر آن نظارت کند تا از برقراری صلح در اروپا

اطمینان حاصل شود. در عین حال، اواسط قرن 15 تهدید ناشی از ترک‌ها سبب افزایش حمایت‌ها از پیشنهاد شاه جورج، پادشاه بوهیما شد (مک‌کورمیک، 1390: 72-73). تاریخ مشترک اروپا دربرگیرنده آمیزه‌ای از تمدن یونان باستان، تمدن روم باستان و تمدن مسیحیت است که با گذشت زمان تکامل یافته است. هویت اروپایی را می‌توان دسته‌ای از فرهنگ‌های مشترک اروپایی توصیف کرد. در عین حال، مساله تقابل غرب و شرق، کاتولیک‌گرایی و پروتستانتیسم در برابر اورتدکس شرقی، مسیحیت در برابر اسلام و ویژگی‌های مهم هویتی قاره اروپاست که بن‌مایه‌های تقابل و تضاد را دارند. یکی از مسائل مهم در تعریف هویت اروپا این است که این قاره از کجا شروع و به کجا ختم می‌شود. بیشتر کشورهای اروپایی تجربه‌های تاریخی مشترکی دارند، اما تقاطع‌ها و تقابل‌های مهمی همچنان باقی است. نخستین مرز تقاطع و تقابل سرزمین‌هایی است که زمانی توسط امپراتوری روم اشغال شد و اروپا را در طول مرزی که از دیوار هادریان⁶ در جزایر بریتانیا، در طول رودخانه راین و در نهایت در طول رودخانه دانوب کشیده می‌شد، تقسیم می‌کرد. دومین مرز تقاطع و تقابل به اختلاف کلیسای کاتولیک و کلیسای اورتدکس به دلیل واقع جدایی بزرگ بود که روسیه، بلاروس و نیمی از اوکراین و صربستان را منزوی کرد. مرز تقاطع و تقابل دیگر سرزمین‌های اشغالی توسط امپراتوری عثمانی از سرزمین‌هایی بود که توسط این امپراتوری اشغال نشده بود و در واقع بخشی از مرز تقاطع و تقابل کنونی میان اسلام و مسیحیت را پدید آورد که در حال حاضر آلبانی، بوسنی و ترکیه را به لحاظ هویت دینی جدا می‌کند. همچنین مرز تقاطع و تقابلی که پس از صنعتی‌سازی اروپا در قرن 19 ایجاد شد، در بخش‌هایی از اروپا از جمله شمال ایتالیا شکاف ایجاد کرد. در نهایت، ایجاد پرده آهنین که به آغاز جنگ سرد میان بلوک شرق و غرب انجامید، مرز تقاطع و تقابل دیگری در سراسر اروپا به وجود آورد (Culture of Europe: 2005). شناخت این مرزهای تقاطع و تقابل عامل کلیدی در فهم شباهت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی در اروپا به شمار می‌روند.

همچنین آنها در تعیین معیارهای پذیرش کشورها در اتحادیه اروپا اهمیت بنیادین دارند.

مفهوم هویت اروپایی پس از نشست کپنهاک با حضور اعضای شورای اروپا در سال 1973 مطرح شد که «بیانیه هویت اروپایی»⁷ را منتشر کرد. این بیانیه در ابتدا عناصر سیاسی و اقتصادی در تعریف هویت اروپایی داشت و بر نیاز کشورهای عضو این شورا به تدوین سیاست اقتصادی واحد در قبال کشورهای خاورمیانه، امریکا، شوروی و سایر کشورهای اروپایی غیرعضو شورای اروپا تمرکز داشت. فرض زیرین این بیانیه این بود که عوامل فرهنگی و منافع سیاسی مشترک بنیانهای مشترکی بودند که می توانستند در نهایت هویت ملی را ارتقا دهند. این بیانیه چارچوبهای هویت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را مشخص کرد که بخشی از گفتمان مربوط به هویت اروپایی در مورد دهه های آینده به شمار می رفت. (, 2013Declaration on European Identity)

به طور کلی، هویت اروپایی در درجه اول ابعادی فرهنگی دارد. ابعاد فرهنگی هویت اروپایی از عناصر سیاسی- فرهنگی مانند ارزش های دموکراتیک و عناصر فرهنگی سنتی مشترک تشکیل می شود. در عین حال، هویت اروپایی مفهوم متغیر و در حال تکامل است که متأثر از تعامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورها با سیاست ها و نهادهای اتحادیه اروپاست. در حال حاضر، هویت اروپایی وجود دارد، اما انسجام و قدرت آن مانند هویت های ملی کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیست. (Bellow, 2010)

پان اروپایی به احساس پیوند افراد به عنوان شهروند با اروپا اشاره دارد. توسعه و تقویت هویت مشترک اروپایی که مولفه های آن مطابق نظریه سازه انگاری و رهیافت فرهنگ راهبردی قابل تفسیر باشد، عامل حیاتی در ایجاد و تداوم همگرایی اتحادیه اروپای یکپارچه است که نتیجه آن تحقق واقعی سیاست خارجی و امنیتی مشترک و سیاست امنیتی و دفاعی مشترک خواهد بود.

رضا حقیقی در کتاب «فرهنگ و دیپلماسی در آینه سیاست‌ها و دیپلماسی فرهنگی اتحادیه اروپا» می‌نویسد: «از جمله پیش‌بایسته‌های همگرایی اروپا که سبب شده است تا این فرآیند، روند رو به رشدی در نیم قرن اخیر تجربه کند، وجود میراث‌های مشترک فرهنگی-تاریخی است. به طور کلی، ریشه‌های این مشترکات را در سه عامل تمدن یونانی، تمدن روم و مسیحیت می‌توان جست و جو کرد (حقیقی، 1386: 130).

ناصر فکوهی در کتاب «تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی» می‌نویسد: «در واقع، افزون بر روحیه خودمداری و استثمارگری، آنچه که به عنوان هنجارها و عناصر مقوم تمدن یونانی به فرهنگ اروپاییان رخنه کرده، مربوط به این برهه است. توصیف فرهنگ و آداب و رسوم مردمان بیگانه با هدف تحلیل سیاسی-اجتماعی یا در چارچوب مباحث و مجادلات فلسفی، بخش بزرگی از متون این دوران را به خود اختصاص داده است (فکوهی، 1384: 44-45).

عبدالرحمن عالم در کتاب «بنیادهای علم سیاست» می‌نویسد: «امپراتوری روم به دلیل قربانی کردن آزادی‌های فردی در راه وحدت، وجود فساد درونی به ویژه در میان طبقات بالا و نیز به دلیل یورش بربرها فروپاشید، اما تاثیرات ماندگاری را بر جامعه و فرهنگ اروپایی بر جای گذاشت. به گفته گتلی؛ اگر یونان توانست دموکراسی بدون وحدت را برقرار کند، روم وحدت بدون دموکراسی را ایجاد کرد» (عالم، 1379: 222).

ربکا فریدمن و مارکوس تیل در کتاب «هویت اروپایی و فرهنگ: روایت‌های تعلق فراملی» ضمن بررسی جنبه‌های فرهنگی شکل‌گیری هویت فراملی و پرداختن به چرایی وجود هم‌زمان تلاش برای یافتن تعلق و هویت مشترک در اروپا و مقاومت در برابر آن می‌نویسند: «در بسیاری از مناطق اروپا، ملی‌گرایی و پوپولیسم رو به افزایش است و احساس وحدت و حس تعلق به اروپا رو به کاهش است» (Thiel: & Friedman, 2012: 46-89).

کریس شور در کتاب «اتحادیه اروپا و سیاست فرهنگی» می‌نویسد: «اگرچه جامعه اروپا به طور سنتی به عنوان بازار مشترک و انجمن کشورهای مستقل تعریف شده، اما همواره از سوی پدران بنیان‌گذار خود به عنوان پیش‌درآمدی برای اتحادیه سیاسی عمیق‌تر دیده شده است. همان‌طور که پیمان‌های تاسیس اتحادیه بیان می‌کنند هدف ایجاد بنیان‌های اتحادیه‌ای نزدیک‌تر میان مردمان اروپا و فراتر از آن هدف کنار گذاشتن رقابت‌های کهنه بر سر منافع حیاتی، ایجاد پایه‌ای برای جامعه‌ای عمیق‌تر و گسترده‌تر از طریق ایجاد جامعه اقتصادی بوده است؛ مردمانی که مدت‌ها درگیر اختلاف و کشمکش خونین بوده‌اند» (Shore, 2001: 8-16).

میرچا بری و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «هویت فرهنگی، تنوع و یکپارچه‌سازی اروپا؛ مطالعه مقدماتی» می‌نویسند: «هویت فرهنگی اروپایی دو تصویر همگونی و تنوع فرهنگی را هم‌زمان نشان می‌دهد. این چشم‌انداز دوگانه به روند یکپارچه‌سازی و هم‌آمیزی بعدی پیچیده می‌دهد که سبب می‌شود ما علاوه بر ساختار و هویت واحد اروپایی، ساختارها و هویت‌های محلی، منطقه‌ای یا ملی را نیز در نظر بگیریم. کینه‌ورزی تاریخی، احساس بازگشت به هویت تاریخی، ملی و فرهنگی عباراتی هستند که برای بازتعریف فضای هویتی اروپایی و ملی ضروری هستند که بر شکل‌بندی‌های نوین ژئوپلیتیک، تاریخی و فرهنگی تاثیرگذار هستند. تصویر فرهنگ اروپایی با مفاهیمی مانند مردم، تاریخ و سرزمین همراه است. تنوع فرهنگی، تکثرگرایی و چندفرهنگ‌گرایی عناصر خاص حوزه اروپا هستند. روند یکپارچه‌سازی اروپا پیچیده است. این روند به دنبال مشابه‌سازی فرهنگی نیست و به تنوع فرهنگی به عنوان ابزار گفت و گوی میان‌فرهنگی میان مردمان اروپا می‌نگرد. هر جامعه اروپایی باید بر اساس سنت‌ها و آیین‌های خود راه‌حلهایی برای آمیختگی در هویت و فرهنگ مشترک اروپایی بیابد (Brie, & others, 2012: 7-20).

روش تحقیق در این مقاله کیفی است. اساسا به این دلیل که بخش عمده‌ای از مطالعات مربوط به تاثیر ایدئولوژی دین، فرهنگ، سیاست، اخلاق و مانند آن بر کنش و رفتار انسان است، تحقیق حاضر را نیز که به بحث جایگاه تنوع فرهنگی در هویت مشترک اروپایی می‌پردازد، می‌توان با استفاده از روش تحلیل کیفی و عقلی، تجزیه و تحلیل کرد. مقاله پیش رو تلاش دارد ضمن بررسی مجزای ابعاد مختلف دین و فرهنگ در اروپا و اتحادیه اروپا، با تکیه بر نظریه سازه‌انگاری و رویکرد فرهنگ راهبردی، جایگاه فرهنگ را در هویت اتحادیه اروپا مورد واکاوی قرار داد. سؤال اصلی این مقاله این است که فرهنگ چه تاثیری بر هویت مشترک اروپایی دارد؟ فرضیه قابل طرح چنین است که فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم به عنوان لایه‌های اصلی هویت اتحادیه اروپا است و مطابق نظریه سازه‌انگاری و رویکرد فرهنگ راهبردی، فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم نقش بنیادین در همگرایی اتحادیه اروپا و معیار اصلی در پذیرش اعضای جدید در این اتحادیه داشته است.

نوآوری تحقیق حاضر در این است که در منابع فارسی مقاله یا کتابی به طور خاص به موضوع نپرداخته و در منابع لاتین نیز به رغم انجام کارهای متعدد و ارزشمند با این زاویه دید به موضوع پرداخته نشده است. نکته مهم و متفاوتی که این تحقیق را از سایر پژوهش‌های صورت گرفته در مورد هویت مشترک اروپایی متفاوت می‌کند، این است که در این تحقیق این نتیجه‌گیری نیز حاصل می‌شود که به رغم آنکه تنوع فرهنگی از جمله ملی‌گرایی افراطی و اختلاف‌های مذهبی سبب بروز کشمکش‌ها و جنگ‌ها در سراسر جهان بوده و اروپا نیز تجربه این نوع کشمکش‌ها و جنگ‌ها را داشته، اتحادیه اروپا این چالش را به فرصت تبدیل کرده و با راهبرد وحدت در عین کثرت^[8] ضمن احترام به تنوع فرهنگی کشورهای عضو و مهار جنبه‌های منفی مذهب‌گرایی و ملی‌گرایی با تاکید بر اصول سکولاریسم، دموکراسی و حقوق بشر از مزیت‌های هم‌گرایی در راستای جلوگیری از جنگ و خشونت بهره برده است.

مفهوم هویت در نظریه سازه‌انگاری و رهیافت فرهنگ راهبردی

الف. تعریف هویت و لایه‌های فرهنگی آن

از نظر لغوی، واژه هویت⁹ به دو معنای ظاهراً متناقض به کار می‌رود: نخست، همسانی و یک‌نواختی مطلق؛ دوم، تمایز که دربرگیرنده ثبات یا تداوم طی زمان است. معنای اول دربرگیرنده همسانی بین خودی‌ها و معنای دوم، تمایز میان خودی‌ها و غیرخودی‌هاست (گل‌محمدی، 1381: 20). هویت را می‌توان فهم‌ها و انتظارات از خود، دیگران و روابط میان آنها تعریف کرد. هویت، ساز و کاری است که به افراد درکی از خود و ابزاری برای فهم روابط خود با محیط خارجی ارائه می‌کند و هویت‌ها دربرگیرنده و مشخص‌کننده ویژگی‌های متفاوت هستند. هویت در تماس با دیگران ساخته می‌شود؛ یعنی وقتی غیرخودی مطرح باشد، خودی‌ها به همسانی‌ها و شباهت‌ها پی می‌برند. بنابراین هویت داشتن در درجه اول به معنای خاص بودن، متمایز بودن، ثابت و پایدار ماندن و به جمع تعلق داشتن است. هویت با لایه‌های دینی- فرهنگی خود شکل‌دهنده باورها، رفتارها، آگاهی‌ها، دانش، نگرش و چارچوب‌هایی رفتاری است. هویت سازه‌ای است که اغلب در گفتمان اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود و مبحث مهمی در علم روانشناسی به شمار می‌رود و به روشی اشاره دارد که افراد خود را بر اساس باورها، رفتارها و گرایش‌های خود متمایز تعریف می‌کنند. عوامل بسیاری از جمله هنجارهای فرهنگی، ارزش‌های اجتماعی و نهادهای سیاسی در شکل‌گیری هویت تاثیرگذارند. به طور کلی، فرهنگ از عناصر کلیدی هویت در سطوح فردی، گروهی، محلی، ملی و منطقه‌ای به شمار می‌رود. دین زیرمجموعه فرهنگ به شمار می‌رود و بر فرهنگ اثرگذاری‌هایی بنیادین دارد. در واقع، در چنین شرایطی تفکیک و تمایز دین و فرهنگ از یکدیگر کاری دشوار است. بسیاری از افراد در جوامع خود به رغم آنکه باورهای دینی به معنای واقعی ندارند، اما همچنان از سنت‌های دینی به عنوان نمونه در مراسم ازدواج پیروی می‌کنند. به این معنا که دین در این شرایط چهره‌ای

فرهنگی به خود گرفته است. در عین حال، بسیاری از باورها و سنت‌های فرهنگی نیز در باورها و سنت‌های دینی جلوه‌گر شده‌اند. به طوری که شاهد هستیم پیروان یک مذهب در کشورهای مختلف برخی مراسم‌ها و آیین‌های مذهبی خود را متفاوت از یکدیگر برگزار می‌کنند.

ب. هویت و نظریه سازه‌انگاری

پیش از پرداختن به مفهوم هویت در نظریه سازه‌انگاری به شاخصه‌های این نظریه می‌پردازیم. نظریه سازه‌انگاری از اواخر 1980 و اوایل 1990 به یکی از نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شده است. این نظریه هنگام تبیین رفتار کنشگران، بر اولویت متغیرهای غیرمادی و به طور مشخص هنجارها، فرهنگ، هویت و اندیشه‌ها تاکید دارد. هواداران سازه‌انگاری روندهایی را بررسی می‌کنند که هویت‌ها و منافع کنش‌گران از طریق آنها در جریان تعامل اجتماعی مستمر با سایر بازیگران تولید، بازتولید و گاه دگرگون می‌شود (گریفیتس، 1388: 186). سازه‌انگاری رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی مطرح بوده است. سازه‌انگاری ابتدا بیشتر با نام الکساندر ونت شناخته می‌شد.

علاوه بر واینر، چکل نیز به تقسیم‌بندی رهیافت سازه‌انگاری پرداخته و این رهیافت را به سه دسته هویتی، تفسیری و رادیکال/انتقادی تقسیم می‌کند (رمضان‌زاده و جوکار، 1389: 67). هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود. گزاره‌های اصلی سازه‌انگاری عبارتند از: نخست، ساختارهای هنجاری و فکری به اندازه ساختارهای مادی دارای اهمیت می‌باشند. دوم، هویت‌ها و هنجارها در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها نقش تعیین‌کننده دارند و سوم، ساختار و کارگزار متقابلاً به هم شکل می‌دهند.

هویت یکی از مباحث مهمی است که در نظریه سازه‌انگاری به عنوان یک بحث هستی‌شناسانه مورد توجه خاص قرار گرفته و مطابق این نظریه، شناخت هویت

دولت‌ها و ملت‌ها در بررسی موضوعات و مفاهیم روابط بین‌الملل ضروری است. سازه‌انگاری با مطرح کردن اهمیت مفاهیمی چون فرهنگ، هویت و قواعد در روابط بین‌الملل دیدگاهی اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه می‌دهد و بر اهمیت ساختارهای هنجاری و نقش هویت در ساخت منافع و کنش‌ها تاکید می‌کند (مشیرزاده، 1385: 169). به طور کلی، هنجارهای بین‌ذهنی مشترک در سطح داخلی کشورها به عنوان منابع هویتی یک ملت به شمار می‌روند که در تکوین هویت ملی برای یک دولت و در نتیجه رفتار و جهت‌گیری آن دولت نقش اساسی دارند. همچنین سازه‌انگاری اجتماعی مکتب نظری قومیتی است که بر ماهیت سیال هویت‌های قومی تمرکز دارد و شبیه ابزارگرایی است که به نقش عوامل سیاسی و اقتصادی در قالب‌دهی به قومیت می‌پردازد. (Joireman, 2003: 54)

ج. هویت و رهیافت فرهنگ راهبردی

در بررسی رابطه هویت و فرهنگ راهبردی¹⁰، مساله فرهنگ عمومی مردم یک کشور که از مولفه‌های بنیادین هویت است، برای تبیین رفتار دولت‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. رهیافت فرهنگ راهبردی بر این مفهوم استوار است که دولت‌های متفاوت با توجه به هویت خاص خود فرهنگ راهبردی و در نتیجه اولویت‌های راهبردی متفاوتی دارند. سه گفتمان درباره فرهنگ راهبردی تقریباً در سه دهه 70، 80 و 90 مطرح شد که تلاش داشتند نشان دهند رفتار راهبردی الزاماً ناشی از عوامل ساختاری-مادی نیستند، بلکه مجموعه عواملی که می‌توان آنها را فرهنگ نامید، در این میان نقش دارند (عبدالله‌خانی، 1386: 51).

فرهنگ راهبردی ناشی از تعامل میان هویت، ارزش‌ها، هنجارها و نیز چشم‌انداز دید است که مردم هر کشور از طریق آموزش و سایر راهکارهای جامعه‌پذیری آنها را کسب می‌کنند. این ارزش‌ها، هنجارها و هویت‌های ویژه نقش مهمی در چگونگی نگاه به مفهوم امنیت، دشمن، متحدان و چگونگی آمادگی نظامی و امنیتی دارند. بر این

اساس، فرهنگ راهبردی آن بخش از فرهنگ عمومی است که در حوزه دفاع و امنیت، نقش مهمی در تعیین مفاهیم و مصداق‌ها ایفا می‌کند. (2013others, & Biehl) منظور از هویت این است که مردم هر کشور، چه تصویری از خود در سطح منطقه و جهان دارند. به طور طبیعی، برداشتی که مردمان هر کشور از خود دارند و مسئولیت و رسالتی که برای خود در صحنه جهانی تعریف می‌کنند، می‌تواند تمام برنامه‌های کلان سیاسی، نظامی و امنیتی را تحت تاثیر قرار دهد. فرهنگ راهبردی را می‌توان این‌گونه نیز تعریف کرد: فرهنگ راهبردی شامل «فرضیه‌ها و باورهای مشترک» و الگوی رفتاری مطلوب است که برگرفته از تجربه‌ها و روایت‌های مشترک است و به هویت جمعی و روابط با سایر گروه‌ها و کشورها شکل می‌دهد. فرهنگ راهبردی نقش مهمی در تعیین هویت ما در مقابل دیگران دارد (ترابی و رضایی، 1390: 63).

فرهنگ در اتحادیه اروپا

فرهنگ رکن اصلی هویت جوامع است و بر اساس آن تفاوت میان جوامع را می‌توان تشخیص داد. فرهنگ اروپا در هنر، معماری، موسیقی و فلسفه ریشه دارد که سرچشمه آن منطقه فرهنگی اروپاست. (Mason, 2015: 2) مرز فرهنگی در فرهنگ‌سنجی¹¹ به مرزی جغرافیایی میان دو فرهنگ قومی یا قومی-زبانی مشخص گفته می‌شود. در تاریخ اروپا دو مرز فرهنگی مهم وجود دارد: نخست، در اروپای غربی میان اروپای لاتین (که میراث امپراتوری رم همچنان مسلط است) و اروپای ژرمنی (عمدتا دارای فرهنگ ژرمنی)؛ دوم، در بالکان که خط جیریتشک¹² منطقه تحت نفوذ فرهنگ لاتین (امپراتوری رم غربی) را از منطقه تحت نفوذ فرهنگ یونان (امپراتوری رم شرقی) جدا می‌کند.

به طور کلی، فرهنگ اروپایی را نمی‌توان در یک صف قرار داد زیرا در زیرشاخه خود و در سطح خردتر فرهنگ‌ها، شیوه‌های زندگی، سنت‌ها، پیشینه‌های تاریخی، اشکال سازمانی و زبانی مختلفی نیز دارد. همچنین سیاست فرهنگی اروپا نمی‌تواند اروپامحور

باشد، زیرا فرهنگ اروپایی در خارج از مرزهای این قاره نیز وجود دارد و فرهنگ سایر کشورها نیز در آن وجود دارد. در واقع، نه تنها فرهنگ امریکایی، بلکه فرهنگ آفریقایی و آسیایی نیز در شکل‌گیری هویت فرهنگی اروپا نقش داشته‌اند. فرهنگ اروپایی به همین دلیل به طور دائم با اختلاف و ناهمسانی مواجه است. این تنوع که در آن زمینه رشد و توسعه وجود دارد، پایه اساسی برای پویایی فرهنگ اروپایی محسوب می‌شود. شعار تنوع فرهنگی اروپا نیز در برگرفته نوعی ترس از ملیت‌گرایی و تبعیض و حساسیت در برابر یکسان‌سازی و برتری‌طلبی تلقی می‌شود. در اروپا کشورهایی مانند فرانسه که در آن وزیر فرهنگ از جایگاهی قوی برخوردار است، وجود دارند. در کشورهایی مانند هلند نیز دولت به طور سنتی کمتر به محتوای هنر توجه دارد؛ حتی هنگامی که هزینه‌ها از جانب دولت تامین می‌شود. این تفاوت در الگوها در این کشورها بیشتر متأثر از سنت‌ها و رویدادهای تاریخی و ترکیب قومی و درجه رفاه و نشان‌های بحران اجتماعی و سیاسی می‌باشد که به آسانی قبل انتقال نیست و نمی‌توان آنها را به صورت شبکه‌ای در آورد و تعمیم داد. (پایگاه اینترنتی دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی، 1385)

هویت و فرهنگ اروپایی به بخش محوری سیاست‌های اروپایی و تلاش اتحادیه اروپا برای حل و فصل مساله مشروعیت تبدیل شده است. طی دهه 1980 کارشناسان راهبردی اتحادیه اروپا چنین نتیجه‌گیری کردند که راهبرد قدیمی «نظریه نوکارکردگرایی» در قبال یکپارچه‌سازی محدودیت‌هایی دارد. مطابق این نظریه که هاس، لیندبرگ و سایرین مطرح کردند، اتحادیه سیاسی به تدریج با روندی ثابت و فزاینده ایجاد و تکمیل می‌شود. به این معنا که توسعه نهادهای اقتصادی و هماهنگ‌سازی قوانین در نهایت به حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی سرریز می‌کند. (Sassatelli, 2002: 435-451) با وجود این، ناکامی این راهبرد طی دهه 1970 (دوره مشکلات اقتصادی در اتحادیه اروپا) سبب شد تمایلی مجدد به جنبه‌های

فرهنگی یکپارچه‌سازی به وجود آید و سیاستگذاران اتحادیه اروپا تصمیم گرفتند اقدامات ملموس بیشتر برای ارتقا تصویر، فرهنگ و هویت اروپا از طریق اطلاع‌رسانی و ابتکار عمل‌های نمادین صورت گیرد. طی دهه 1980 فرهنگ به دلیل اهمیتش برای روند همگرایی و یکپارچه‌سازی، به طور فزاینده به حوزه‌ای سیاست‌زده تبدیل شد. برای طرفداران فدرالیسم در اروپا، توسعه فرهنگی قطعه گمشده‌ای بود که می‌توانست بنیان‌های انتقال وفاداری مردمی از دولت-ملت‌ها به سوی اتحادیه اروپایی را ایجاد کند. روش تبدیل این ایده‌ها به سیاست، بینش مهمی در مورد تاریخ پنهان یکپارچه‌سازی اروپا ارائه می‌کند. سال 1984 شورای اروپا در نشست فونتینبلو¹³ توافق کرد کمیته‌ای موقت به منظور بررسی راه‌های تقویت امور فرهنگی تشکیل دهد. این کمیته به راهبردهای ارتقا ایده اروپا از طریق اقدامات رسانه‌ای، دانشگاهی، ورزشی، اطلاع‌رسانی گسترده و برنامه‌های تبادل دانشجویی، بورسیه دانشجویان، اردوگاه‌های کار داوطلبانه برای جوانان و معرفی بعد اروپایی قوی‌تر در حوزه آموزش پرداخت. در واقع، این اقدام در راستای گسترش اروپا از «اروپای تکنوکرات‌ها به اروپای مردم»¹⁴ صورت گرفت. (Shore, 2001: 8-16) مشروعیت اتحادیه اروپا به ظرفیت این اتحادیه در ایجاد حمایت مردمی و جلب وفاداری شهروندانش وابسته است. نهادهایی مانند کمیسیون اروپا و دادگاه دادگستری اغلب مدعی هستند که به منظور تامین منافع اروپا فعالیت می‌کنند، اما دوری مردم اروپا از روند تصمیم‌سازی عمدتاً به این دلیل است که مردم اروپا همچنان به طور کامل در این روند قرار نگرفته‌اند. مردم عادی در اروپا فاقد خودآگاهی کافی در مورد میراث، فرهنگ و هویت اروپایی هستند و کمیسیون اروپا تمایل دارد این مساله را رفع کند.

در حال حاضر چیزی به نام سیاست منسجم فرهنگی اروپا وجود ندارد. هر کشوری طرح‌های سیاست فرهنگی، دیدگاه‌ها، متخصصان، سازمان‌ها و سیستم‌های اطلاع‌رسانی خاص خویش را دارد. البته باید در نظر داشت که محورهای بنیادین پیوندهای ارزشی

و فرهنگی اروپا به رهبری امریکا به عنوان قدرت نوظهور در قرن بیستم با بروز حوادث مختلف تقویت شد؛ به طوری که وقایع قرن بیستم به تفوق امریکا در صحنه جهانی منجر شد. با نگاهی به تاریخ تحولات بین‌المللی درمی‌یابیم به واسطه شرایط خاص پس از جنگهای جهانی و ظهور کمونیسم و تحولات اقتصادی در سطح جهان، موقعیتی برای دولت نوظهور امریکا به وجود آمد. از این نظر نقش‌آفرینی ارزشی و فرهنگی امریکا در روابط با کشورهای اروپایی و روند تقویت اشتراکات فرهنگی کشورهای اروپایی و شکل‌گیری اتحادیه اروپا مهم به نظر می‌رسد.

برخلاف وحدت اقتصادی نباید از مفهوم فرهنگ اروپایی این برداشت استنباط و این هدف دنبال شود که تفاوت‌ها را باید از بین برد و ساختارهای موجود را به صورت بین‌المللی درآورد، بلکه باید در درجه اول از استقلال و تبادل فرهنگی حمایت شود. شیوه‌های همکاری فراملی از دیرباز در تاریخ اروپا وجود داشته که بر اثر جنگ‌ها و مصالحه‌ها، زبان مشترک و اشتراکات قومی و دینی به وجود آمده‌اند. امروزه تاریخ مذاهب، نهضت‌های اصلاح دینی و انشعابات کلیسایی برای مسائل فرهنگی سرنوشت‌سازتر از اتحادهای سیاسی است.

راهبرد کنونی اتحادیه اروپا ارتقا درک میان‌فرهنگی است که این موضوع اهمیت و جایگاه فرهنگ در سیاست‌های این اتحادیه را نشان می‌دهد. به طوری که سه هدف در این راستا از سوی اتحادیه اروپا تبیین شد (European Commission, 2007): نخست، ارتقا گفتمان میان‌فرهنگی در اروپا؛ دوم، ارتقا فرهنگ به عنوان هدایت‌گر نوآوری و خلاقیت با محوریت راهبرد لیسبون¹⁵ برای اشتغال‌زایی و رشد و سوم، قرار دادن فرهنگ به عنوان مولفه مهم روابط خارجی اتحادیه اروپا به منظور تقویت درک و تفاهم با سایر مناطق جهان. در این فضا بخش آموزش و فرهنگ کمیسیون اروپا به سنجش افکار عمومی در مورد فرهنگ و ارزش‌های درون اروپا اقدام کرده است. بحث‌های مربوط به فرهنگ و هویت اروپایی از دهه 1990 در دستورکار کمیسیون

اروپا بوده است. دین، میراث فرهنگی، تنوع زبانی، جامعه و هویت‌های اروپایی، ملی و منطقه‌ای، هنر و رسانه از جمله محورهای مهم زیرمجموعه فرهنگ اتحادیه اروپایی و از جمله دغدغه‌های فرهنگی این اتحادیه به شمار می‌روند. اتحادیه اروپا سیاست‌های فرهنگی اتخاذ کرده و ابتکار عمل‌های نمادین مختلفی از جمله ایجاد شهرهای فرهنگی اروپا¹⁶ است که بعدها به پایتخت فرهنگی اروپا تغییر نام داد و هر سال یک شهر اروپایی نامزد آن می‌شود و در واقع از جمله اقدامات اتحادیه اروپا برای آگاه‌سازی و تقویت هویت اروپایی از طریق ارتقا نمادها در عین احترام به فرهنگ‌های ملی است. این اقدامات بخشی از مشروعیت‌بخشی به هویت اتحادیه اروپا به شمار می‌رود. این اتحادیه حمایت‌های معنوی و مادی از توسعه و تقویت یکپارچگی فرهنگی صورت داده است. در عین حال، اتحادیه اروپا به عنوان هویتی فرهنگی در چارچوب روندهای معاصر به ویژه جهانی‌سازی هویت‌های فرهنگی خود را شکل‌دهی مجدد می‌کند. موج اولیه مطالعات در مورد هویت اروپایی پس از جنگ جهانی دوم در زمان گفت و گوها در مورد جامعه ذغال و فولاد اروپا شروع شد.

در صورتی که پیکره فرهنگ اروپایی به حد کافی ارتقا یابد و حفاظت شود، خودآگاهی اروپایی به طور طبیعی ظهور خواهد کرد و بر نقش و کاربرد فرهنگ در ساخت جامعه در اروپا به عنوان ابزار مشروع تاکید می‌شود. همچنین اتحادیه اروپا تلاش می‌کند تقویت میراث مشترک اروپایی را به گونه‌ای صورت دهد که واکنش منفی فرهنگ‌های ملی یا محلی را در پی نداشته باشد. اتحادیه اروپا بر مبنای مفاهیم علوم اجتماعی تلاش دارد گفتمان پیچیده «وحدت در عین تنوع»¹⁷ را به عنوان شعار رسمی خود به پیش ببرد.

توسعه هویت اروپایی مستلزم ایجاد و اصلاح ارتباط میان گروه‌های درون اتحادیه اروپاست که برای این منظور طراحی و میانجی‌گری فرهنگی تاثیرگذار است. ارتباط میان فرهنگی و میانجی‌گری در حوزه‌هایی مانند صلح و آشتی یا کمک به همگون‌سازی

مهاجران با جامعه میزبان خود از موارد مورد توجه است. آموزش و سیاست‌های زبانی نیز به ویژه در این حوزه تاثیرگذار خواهند بود. گسترش و هدایت هدفمند محصولات هنری یا فرهنگی، تولید تبلیغات، ادبیات ملی‌گرایانه یا اروپاگرایانه یا مداخله در فعالیت سیاسی مربوط به موضوعات ملی‌گرایانه یا اروپاگرایانه می‌تواند تاثیرات مشابهی بر فرهنگ و در نتیجه هویت مردم اروپا داشته باشد. ابتکار عمل‌های فرهنگی مختلف تنها به منظور ارتقا خودآگاهی اروپا صورت نگرفته، بلکه به منظور ایجاد نوع جدیدی از خودآگاهی اروپایی بود که بتواند جمعیت اروپا را به سوی مفهوم گسترده‌تری به نام ملت اروپایی هدایت و بسیج کند. درست همان‌طور که خیزش ملی‌گرایی مردم اروپا را به ملت‌های فرانسوی، یونانی و آلمانی تبدیل کرد، اروپاگرایی نیز همه این مردم را به ملت اروپایی تبدیل می‌کند.

راهنمایی و کمک‌های کشورهایی که به اصطلاح از نظر اقتصادی و تاریخی برتر هستند، همواره به طور ناخواسته خطر ایجاد استعمار و فقر فرهنگی اروپا را در برمی‌دارد. مبنای حرکت کشورهای بلوک شرق سابق و کشورهای غربی در قضیه اتحاد اروپا اساساً متفاوت است. اگر در کشورهای غربی مبنای آن گذاشته شده است که در درجه اول دولت وظیفه تضمین فرهنگ را به عهده بگیرد و این امر از دولت مطالبه می‌شود، در این صورت هنرمندان و مصرف‌کنندگان در بخش اروپای شرقی و اروپای میانه قربانی یک سیاست فرهنگ دیکته شده از جانب دولت می‌شوند. این خطر وجود دارد که فرهنگ کشورهای بلوک شرق به واسطه پذیرش توأم با تشکر فرهنگ غربی کنارزده شود، قبل از آنکه اقدامات تدافعی لازم اتخاذ شود و ساختارها و برنامه‌های مناسب طرح‌ریزی شود. به همین دلیل سیاست فرهنگی به عنوان یک چالش در برابر بازار، دولت و گروه‌ها و افرادی که در زمینه‌های فرهنگی کار می‌کنند، تلقی می‌شود که باید شیوه‌های ارتباطی جدیدی پیدا کنند که اروپا را از خطر فرهنگ واحد که از جانب تجارت و سیاست هدایت می‌شود، حفظ کند. در این زمینه نیز باید محور اصلی توجه

بر حمایت از فرهنگ اقلیت‌ها قرار داده شود، زیرا برخی از اهداف کمک‌های مستقیم به کشورهای بلوک شرق سابق نیز تقویت تبادل فرهنگی مستقیم بوده است. در عین حال، زبان بخش مهم فرهنگ اروپایی است و تنوع زبانی در این قاره بسیار است. زبان روسی به لحاظ جمعیت متکلمان بزرگ‌ترین زبان در قاره اروپا و زبان آلمانی در جایگاه بعدی قرار دارد. البته زبان آلمانی در اتحادیه اروپا زبان نخست به شمار می‌رود. زبان‌های منطقه‌ای بسیاری نیز وجود دارد و برخی از آنها از سطحی از جایگاه یا شناسایی رسمی برخوردارند. همچنین در کنار استفاده اتحادیه اروپا از 20 زبان رسمی، سایر زبان‌های اقلیت نیز وجود دارد.

دین در اتحادیه اروپا

در اروپا قبل از ظهور مسیحیت، ادیان یونانی و پس از آن، ادیان رومی و ادیان ژرمنی شکل‌دهنده اعتقادات اقوام عمده اروپایی بودند. ادیان یونانی- رومی و ژرمنی از خانواده ادیان هند و اروپایی بودند. در عصر جانشینان اسکندر مقدونی و رومیان، ادیان شرقی در فرهنگ یونانی‌مآب این دو امپراتوری رواج خاصی یافتند. ادیان شرقی گاهی به طور مستقل، اما بیشتر اوقات با ادغام شدن با اعتقادات دینی و فلسفی یونانی‌مآبان ساختارهای جدید دینی به وجود آوردند که معروف‌ترین شاهد تاریخی آن مسیحیت پولسی- یوحنایی است که از آمیزش دین یهود و آرای فلسفی- دینی یونانی‌مآب به وجود آمد و دین حاکم بر تمدن غرب شد. به علاوه، مسیحیت تنها شکل‌دهنده تمدن غربی نبوده و تحولات سیاسی، اقتصادی و روشنفکری با ماهیتی غیرمسیحی نیز بر آن تاثیرگذار بوده است. (Hayes, 8: 1953)

نخستین برخورد یا به عبارت دیگر، تلاقی مفاهیم دینی و فلسفی در یونان کلاسیک، یعنی عصر قبل از اسکندر، رخ داد. البته باید توجه کرد که نوع و ساختار دین در دوره کلاسیک یونان با ساختار ادیان ابراهیمی متفاوت است و در نتیجه، ارتباط عقلانیت یا عقلانیت‌های یونانی با این دو ساختار دینی واکنش‌های متفاوتی را برانگیخته است دین

یونان باستان ساختاری اسطوره‌ای داشت و اعتقادات خود را با روایات اساطیری بیان می‌کرد. از قرن ششم قبل از میلاد گروهی ظهور کردند که فیلسوف خوانده می‌شدند. آنان در کنار روایت اسطوره‌ای عالم، روایت دیگری را که بر مبنای عقل یا سخن عقلانی بود رواج دادند. روایت اسطوره‌ای پیشینه‌ای قدیم‌تر از روایت عقلی داشت و به خصوص در آثار همر و هزیود آمده بود. متفکران یونان در نظر داشتند که در کنار، همراه و یا در نقد روایت اسطوره‌ای، که روایتی دینی براساس جهان بینی چندخدایی یونانی بود، تبیین عقلانی را همراه با در نظر گرفتن علیت عناصر طبیعی ارائه کنند. به عبارت دیگر، در نزد فیلسوفان، وقایع جهان‌شناختی تحت تاثیر اراده و میل خدایانی نبود که گاه اعمالشان در تقابل با یکدیگر بود. این روند تفکر با نوساناتی تا انتهای دوره کلاسیک، یعنی تا قبل از حمله اسکندر مقدونی به دیگر سرزمین‌ها، ادامه داشت. البته جهت‌گیری هر یک از فیلسوفان در مقابل ایمان دینی و نوع دین‌داری سنتی متفاوت بود. دین یونان باستان ساختاری اسطوره‌ای داشت و اعتقادات خود را با روایات اساطیری بیان می‌کرد. از قرن ششم قبل از میلاد گروهی ظهور کردند که فیلسوف خوانده می‌شدند. آنان در کنار روایت اسطوره‌ای عالم، روایت دیگری را که بر مبنای عقل یا سخن عقلانی بود رواج دادند. متفکران یونان در نظر داشتند که در کنار، همراه و یا در نقد روایت اسطوره‌ای، که روایتی دینی براساس جهان بینی چندخدایی یونانی بود، تبیین عقلانی را همراه با در نظر گرفتن علیت عناصر طبیعی ارائه کنند. به عبارت دیگر، در نزد فیلسوفان، وقایع جهان‌شناختی تحت تاثیر اراده و میل خدایانی نبود که گاه اعمالشان در تقابل با یکدیگر بود. این روند تفکر با نوساناتی تا انتهای دوره کلاسیک، یعنی تا قبل از حمله اسکندر مقدونی به دیگر سرزمین‌ها، ادامه داشت. البته جهت‌گیری هر یک از فیلسوفان در مقابل ایمان دینی و نوع دین‌داری سنتی متفاوت بود (ایلخانی، 1381: 98-91).

دین در اروپا که به طور کلی متأثر از تمدن یونانی و تمدن رومی بوده، تاثیر عظیمی بر هنر، فرهنگ، فلسفه و حقوق جامعه امروز این قاره گذاشته است. بزرگ‌ترین دین در اروپا برای حداقل هزار و پانصد سال اخیر مسیحیت بوده و هم‌زیستی نیز با امپراتوری روم داشته است. سه کشور در جنوب شرق اروپا جمعیتی اکثراً مسلمان دارد. ادیان اروپای باستان دربرگیرنده ستایش خدایانی مانند زئوس و اودین بوده‌اند. جنبش‌های مدرن این نوع ادیان شامل بی‌دینی، رودنوواری، رومووا، درویدری، ویکه است. ادیان کوچک‌تر شامل یهودیت، مذاهب دارمیک (مذاهب هندی) و برخی مذاهب آسیای شرقی از جمله بوداییسم هستند که بزرگ‌ترین گروه‌های آنها در بریتانیا، فرانسه و قالموقستان¹⁸ هستند. طی چند دهه گذشته به موازات افزایش سکولاریسم جایگاه دین و عمل به امور دینی تقلیل یافته است. (Lilla, 2006)

اطلاعات چندانی در مورد دین ماقبل تاریخ در اروپای دوره نوسنگی وجود ندارد. در عصر برنز و آهن دین در اروپا مانند سایر مناطق عمدتاً چندخدایی بود (از جمله دین یونان باستان، دین روم باستان، بی‌دینی فنلاندی و چندخدایی سلتیک). امپراتوری روم رسماً مسیحیت را در سال 380 پس از میلاد پذیرفت. طی اوایل قرون وسطی بیشتر اروپا تحت سیطره مسیحیت درآمد. این روند اساساً با مسیحی شدن منطقه اسکاندیناوی در دوره میانی قرون وسطی تکمیل شد. ظهور مفهوم اروپا یا جهان غرب اساساً به ایده جهان مسیحیت مربوط می‌شود؛ به ویژه از زمانی که مسیحیت در خاورمیانه به دلیل خیزش اسلام از قرن هشتم میلادی به حاشیه رفت که نتیجه آن آغاز جنگ‌های صلیبی بود؛ البته هرچند به لحاظ نظامی موفقیت‌آمیز نبود، اما گامی مهم در ظهور هویت مذهبی اروپا به شمار می‌رفت و تأثیرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مهمی بر اروپا گذاشت. جنگ‌های صلیبی جنگ‌های مذهبی بودند که به دعوت پاپ توسط شاهان و نجبای اروپایی داوطلب برای بازپس‌گیری سرزمین‌های مقدس از دست مسلمانان برافروخته شد. صلیبیان از سراسر اروپای غربی در جنگ‌هایی مجزا بین سال‌های ۱۰۹۵

تا ۱۲۹۱ شرکت داشتند. جنگ‌های مشابهی نیز در شبه‌جزیره ایبری و شرق اروپا تا قرن ۱۵ میلادی برپا بود. صلیبیان مسیحیان کاتولیکی بودند که علیه مسلمانان و مسیحیان ارتدوکس در قلمرو روم شرقی و در ابعاد کوچک‌تر با اسلاوهای و بالت‌های پگان، مغول‌ها، و خوارج مسیحی جنگیدند؛ گرچه در بازه‌هایی مسیحیان ارتدوکس با آنها متحد شده، علیه مسلمانان می‌جنگیدند. صلیبیان در ابتدا با هدف بازپس‌گیری اورشلیم و سرزمین‌های مقدس از دست مسلمانان شروع به جنگ کردند و مبارزات آنها در حقیقت پاسخی بود به درخواست رهبران امپراتوری روم شرقی برای جلوگیری از پیشروی ترکان سلجوقی در آناتولی. همچنین، عبارت جنگ‌های صلیبی برای توصیف مبارزاتی همزمان و پس از آن در قرن ۱۶ به کار می‌رود که در خارج از شام به دلایل مختلف مذهبی، اقتصادی و سیاسی معمولاً علیه پگان‌ها و خوارج مسیحی و افراد تکفیر شده انجام شد.

در تمام دوره‌های تاریخی، سنت‌های دین قومی¹⁹ به طور گسترده‌ای مستقل از الهیات متعصبانه یا رسمی به شمار می‌رود. جدایی شرق و غرب یا جدایی بزرگ²⁰ به تقسیم کلیسای امپراطوری روم به دو بخش شرقی (یونانی) و غربی (لاتین) در سال ۱۰۵۴ میلادی گفته می‌شود که سپس با نام‌های کلیسای ارتدوکس شرقی و کلیسای کاتولیک روم شناخته می‌شوند. اختلاف‌های سیاسی و تفاوت‌ها در برداشت ایدئولوژیک از مسیحیت، روابط بین شرق و غرب را به مدت طولانی تیره کرده بود. جدایی بزرگ در قرن یازدهم و اصلاحات قرن شانزدهم جهان مسیحیت را به دو بخش متخاصم تبدیل کرد و پس از عصر روشنگری در قرن هجدهم، بی‌خدایی²¹ و ندانم‌گرایی²² در سراسر اروپا گسترش یافت. خاورشناسی تا حدی به محبوبیت بودایسم کمک کرد و در قرن بیستم گرایش به تلفیق‌گرایی²³ افزایش یافت. عصر جدید و جنبش‌های مذهبی جدید جدایی معنوی بسیاری اروپایی‌ها از سنت‌های به ارث رسیده را رقم زد. این شرایط به افزایش گرایش به سکولاریسم و پلورالیسم (تکثرگرایی) مذهبی منجر شد.

مسیحیت بزرگ‌ترین دین در اروپا به شمار می‌رود و 76/2 درصد اروپایی‌ها خود را مسیحی می‌دانند (Global Christianity, 2011). عمده تاریخ اروپا تحت‌تاثیر فرهنگ مسیحی بوده و در واقع مسیحیت و فرهنگ مبتنی بر لایه‌های هویتی آن نیروی مسلط در تمدن غربی بوده و مسیر فلسفه، فرهنگ و علم را هدایت کرده است: (Koch, 78:1994). مسیحیت حداقل طی 1700 سال اخیر دین مسلط و شکل‌دهنده فرهنگ و هویت اروپایی بوده است (Caltron, 2:1953). اندیشه فلسفی مدرن بسیار تحت‌تاثیر فلاسفه مسیحی مانند سنت توماس آکویناس و اراسموس بوده است. به رغم تنش‌ها و جنگ‌های چند صد ساله میان مسلمانان و مسیحیان، مسلمانان تا حد زیادی به فرهنگ و آموزه‌های غرب کمک کرده‌اند (Koch, 123:1994). در اروپای امروز پیروان اسلام رو به افزایش است و به ویژه به دلیل ظهور تهدید افراط‌گرایی اسلامی از جمله القاعده و داعش در خاک اروپا چالشی در برابر فرهنگ و هویت مسیحی اروپا به شمار می‌رود. مردم کشورهای پرتغال، اسپانیا، لهستان، فرانسه، لوکزامبورگ، بلژیک، ایرلند، ایرلند شمالی (بخشی از بریتانیا)، ایتالیا، مالتا، اتریش، مجارستان، اسلوانی، کرواسی، اسلواکی و لیتوانی عمدتاً کاتولیک هستند. مردم کشورهای نروژ، ایسلند، سوئد، فنلاند، استونی، لتونی، بریتانیا، دانمارک، هلند، آلمان و سوئیس نیز عمدتاً پروتستان هستند. کشورهای کوزوو، آلبانی، بوسنی و هرزگوین، مقدونیه، مونته‌نگرو، صربستان و بخش‌هایی از روسیه نیز دارای جمعیت مسلمان هستند.

همچنین کشورهای اروپایی با کاهش گرایش مردم به عضویت و شرکت در مراسم‌های کلیسا رو به رو بوده‌اند. نمونه جالب توجه کشور سوئد است که در آن کلیسای سوئد که تا قبل از سال 2000 کلیسای دولتی بود، مدعی شد که 82.9 درصد مردم در آن عضو هستند. بررسی‌های سال 2008 نشان داد این آمار به 72.9 درصد تنزل یافته است. با وجود این، مطابق آخرین نظرسنجی سال 2010 موسسه یوروبارومتر²⁴ در 28 کشور عضو اتحادیه اروپا (به علاوه سوئیس، ایسلند و نروژ به عنوان کشورهای

غیرعضو) به طور متوسط 51 درصد شهروندان به خدا اعتقاد دارند، 26 درصد به وجود نوعی روح یا نیروی حیات اعتقاد دارند و 20 درصد به وجود نوعی روح، خدا یا نیروی حیات اعتقاد ندارند و البته 3 درصد نیز پاسخ نداده اند. در عین حال، تنها 18 درصد جمعیت سوئد به خدای شخصی اعتقاد داشتند (Breton Cape:2001 Post, در عین حال، روند بررسی جمعیت پیروان ادیان از سال 1910 تا 2010 نشان می‌دهد که به رغم افزایش جمعیت اروپا با کاهش درصد پیروان ادیان در اروپا رو به رو هستیم

(Atlas of Global Chritianity,2010). مطابق آمار سال 2010 جمعیت پیروان

ادیان مختلف در اروپا و اتحادیه اروپا به این ترتیب است:

درصد جمعیتی پیروان ادیان		
دین	اروپا	اتحادیه اروپا
کاتولیک	35	48
اردتدوکس	26.7	8
بی‌دین	18	16
پروتستان	13.7	12
اسلام	5.2	2
سایرادیان	1.4	3

پس از تمدن‌های یونانی و رومی، مسیحیت به عنوان سومین رکن اساسی فرهنگ اروپایی مطرح است. دین مسیح علاوه بر اینکه در یکپارچگی فرهنگی اروپا نقش به‌سزایی ایفا کرد، به دلیل مناسبات ویژه‌ای که با دولت‌های غربی زمان خود برقرار کرد و نیز به دلیل رخدادهایی که در این اثنا اتفاق افتاد، یک الگوی کارکردی از روابط دین و دولت را به معرض نمایش گذاشت که خود به آفرینش نظام سیاسی-اجتماعی منحصر

به فردی در اروپا انجامید و بعدها آبخور فلسفی اندیشه‌های لیبرال دموکراسی غرب شد. در واقع، طی فرآیند شکل‌گیری فرهنگ مسیحی-رومی و تکوین تاریخی ایده تمایز میان دو قلمرو مذهب و سیاست، اندیشه‌های بسیاری چون دکترین آگوستینی در قالب نظریه دو شهر، دکترین سن پل با مبانی عملی «ویژگی تخفیف‌ناپذیر دوگانگی» و تقریرات دیگر صاحب‌منصبان درباری یا روحانی طی سالیان متمادی، از فیلیپ لوبل گرفته تا مارتین لوتر، بر استقلال و تمایز دو حوزه دین و دولت صحنه گذاردند (بدیع، 1376: 123-124).

تأثیر فرهنگ بر هویت مشترک اروپایی

افزون بر روحیه خودمداری و استثماری، آنچه که به عنوان هنجارها و عناصر مقوم تمدن یونانی به فرهنگ اروپاییان رخنه کرده، مربوط به این برهه است. توصیف فرهنگ و آداب و رسوم مردمان بیگانه با هدف تحلیل سیاسی-اجتماعی یا در چارچوب مباحث و مجادلات فلسفی، بخش بزرگی از متون این دوران را به خود اختصاص داده است (فکوهی، 1384: 44-45). تمدن یونان باستان از طریق مفهوم‌سازی در حوزه اندیشه‌های سیاسی، فلسفی، تبیین دموکراسی و ضرورت وجود حکومت دموکراتیک، سنت تعریف کردن مفاهیم و پدیده‌ها و غیریت‌سازی (بربرها)، شناسه‌های فراوانی را وارد فرهنگ اروپایی کرد که رگه‌هایی از آن هم‌اکنون نیز در پیکره این فرهنگ هویداست. همچنین شکل‌گیری نهادها و سازمان‌های سیاسی-اجتماعی کارآمد به دلیل تمرکز اقتدار حکومت امپراتوری، وضع قوانین یکنواخت، نضج اندیشه‌های حقوقی، به رسمیت شناخته شدن حقوق شهروندی و تفکیک حقوق عمومی از حقوق خصوصی، از جمله نتایج مهمی بود که از جانب تمدن رومی پیشکش فرهنگ اروپایی شد (حقیقی، 1386: 136) امپراتوری روم به دلیل قربانی کردن آزادی‌های فردی در راه وحدت، وجود فساد درونی به ویژه در میان طبقات بالا و نیز به دلیل یورش بربرها فروپاشید، اما تأثیرات ماندگاری را بر جامعه و فرهنگ اروپایی بر جای گذاشت. به

گفته گنل؛ اگر یونان توانست دموکراسی بدون وحدت را برقرار کند، روم وحدت بدون دموکراسی را ایجاد کرد (عالم، 1379: 222)

با توجه به اینکه فرهنگ از عناصر کلیدی هویت در سطوح فردی، گروهی، محلی، ملی و منطقه‌ای به شمار می‌رود، هویت اتحادیه اروپا نیز دربرگیرنده عنصر کلیدی فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم و ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناشی از آن است. عناصر سیاسی و فرهنگی به طور مستقل بر هویت اروپایی تاثیر می‌گذارند. برخی گفتمان‌های مربوط به هویت اروپایی بر این باورند که ارزش‌های مشترک فرهنگ سیاسی یا هنجاری عوامل همگرایی برای توسعه هویت اروپایی هستند، در حالی که سایر عوامل فرهنگی مانند دین و تاریخ بر اساس ارزش‌های دین‌گرایی و ملی‌گرایی اساساً عوامل واگرایی به شمار می‌روند. ارزش‌های سیاسی بر اساس دموکراسی، حقوق بشر و فردگرایی ارزش‌های مشترک در سراسر اتحادیه اروپا هستند. ارزش‌های سیاسی- فرهنگی مشترک مانند حقوق بشر و جدایی دین از سیاست برای کاهش اختلاف‌ها و ایجاد هویت مشترک اروپایی فراتر از عوامل فرهنگی مانند اختلاف‌های قومی و مذهبی کافی نیست. کشمکش ذاتی میان عوامل هنجاری و واقعی مربوط به فرهنگ ممکن است دلیل اختلاف‌های چشمگیر میان کشورهای اتحادیه اروپا در مورد میزان هویت اروپایی در میان مردم باشد. البته بهترین روش برای درک میزان وجود هویت اروپایی نظرسنجی از مردم ساکن کشورهای عضو اتحادیه اروپاست. بررسی‌های یوروبارومتر²⁵ می‌تواند مبنای خوبی برای سنجش مسائل مربوط به هویت اروپایی باشد.

به منظور تعیین اینکه هویت مشترک در اتحادیه اروپا وجود دارد یا خیر، ضروری است عناصر یا متغیرهای شکل‌دهنده هویت در این اتحادیه تعیین شود. این عناصر عواملی هستند که افراد در هنگام بیان هویت خود به عنوان شهروند اتحادیه اروپا مد نظر قرار می‌دهند. برخی روش‌های تعریف هویت اروپایی به دسته‌ای ملموس از عوامل مربوط

به ساختار سیاسی و اقتصادی کلان در سطح فراملی یعنی در سطح اتحادیه اروپا مربوط می‌شود. این دیدگاه در مورد هویت اتحادیه تنها نهادهای اتحادیه اروپا را بررسی می‌کند و روش تعامل و پذیرش این نهادها از سوی ملت‌های عضو مد نظر قرار نمی‌گیرد. روش دیگر در تعریف هویت اتحادیه هنجاری است و به مفاهیم مشترک مربوط به ارزش‌های مشترک تمام اروپایی‌ها مربوط می‌شود. به رغم موفقیت‌های اتحادیه اروپا در تقویت هویت مشترک اروپایی باید گفت «در بسیاری از مناطق اروپا، ملی‌گرایی و پوپولیسم رو به افزایش است و احساس وحدت و حس تعلق به اروپا رو به کاهش است» (Thiel, & Friedman, 2012: 46-89).

در عین حال، مطابق گزاره‌های اصلی نظریه سازه‌انگاری در تفسیر هویت اتحادیه اروپا باید چنین گفت که این اتحادیه نخست، ساختارهای هنجاری و فکری دارد که به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند. دوم، هویت‌ها و هنجارهای این اتحادیه از زمان آغاز روند شکل‌گیری تا گسترش، در ایجاد و تکامل منافع و کنش‌های اتحادیه اروپا نقش تعیین‌کننده داشته‌اند و سوم، اتحادیه اروپا به عنوان ساختار و مردم در کشورهای عضو این اتحادیه به عنوان کارگزار به طور متقابل بر هم اثر می‌گذارند و به هم شکل می‌دهند. همچنین از آنجا که سازه‌انگاری با مطرح کردن اهمیت مفاهیمی چون هویت ملت‌ها در روابط بین‌الملل دیدگاهی اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه می‌دهد، می‌توان گفت هویت ملت‌های عضو اتحادیه اروپا که دربرگیرنده دو شاخص مهم دین و فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم است. در روابط بین‌المللی این اتحادیه تاثیرگذار است و به نوعی تاثیر پویای سیاسی این ملت‌ها را می‌توان در سیاست‌های داخلی و خارجی اتحادیه اروپا دید. هویت اروپایی عاملی مهم برای یکپارچگی اروپاست، زیرا افراد و ملت‌های ساکن اروپا به منظور دستیابی به پایه‌ای مشترک مبتنی بر باورها، ارزش‌ها و هنجارهای هویت‌محور به سوی منافع مشترک حرکت خواهند کرد. هویت اروپایی متشکل از متغیرهای مرتبط با هویت سیاسی و فرهنگی است. در عین حال، هویتی

اروپایی به لحاظ نظری هم‌زمان در کنار سایر هویت‌های ملی یا فرهنگی وجود دارد و در واقع افراد هویتی چندلایه و سلسله‌مراتبی به لحاظ اهمیت مولفه‌های ملی یا فرهنگی دارند. هویت اروپایی وابسته به متغیرهای فرهنگی مربوط به فرهنگ سیاسی، میراث مشترک و سنت‌های مشترک است. هویت اروپایی در شرایطی که دو هویت در تضاد باشند، همچنان متأثر از هویت ملی است که در واقع چنین مساله‌ای مانعی بر سر تداوم و تسهیل روند الحاق به اتحادیه اروپاست. گسترش و تقویت هویت اروپایی که در آن مردم اتحادیه اروپا را مشخصه ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود تلقی کنند، برای یکپارچگی طولانی مدت اتحادیه اروپا حیاتی است. مفهوم هویت اروپایی معانی متعددی دارد که به نوع خاص گفتمانی وابسته است که این موضوع مورد بحث قرار می‌گیرد. به طور کلی، این مفهوم به گرایش فرد به شناخته شدن به عنوان اروپایی و اتحادیه اروپا به عنوان نهاد محقق‌کننده و پیش‌برنده هنجارها، ارزش‌ها و باورها اشاره دارد. مفهوم اتحادیه اروپا دو مساله بنیادین مربوط به روند یکپارچگی اتحادیه اروپا برمی‌انگیزد. مساله نخست به وجود اتحادیه اروپا مربوط می‌شود که هویت افراد را که مبتنی بر عوامل محلی مانند هویت ملی یا هویت گروهی فرهنگی است، ارتقا می‌دهد. مساله دوم تاثیر یکپارچگی اروپا به منظور تقویت توسعه هویت اروپایی را مد نظر قرار می‌دهد.

موضوع دیگری که در بررسی تاثیر فرهنگ بر هویت مشترک اروپایی مد نظر قرار دارد، رهیافت فرهنگ راهبردی است. مطابق این رهیافت باید گفت دولت‌های متفاوت در اتحادیه اروپا به رغم شباهت‌های و اشتراکات فرهنگی، خرده‌تفاوت‌هایی نیز دارند که به پدیدار شدن هویتی خاص برای آنها شده و در نتیجه فرهنگ راهبردی و اولویت‌های راهبردی متفاوتی دارند. در واقع، فرهنگ راهبردی هر یک از کشورهای عضو اتحادیه اروپا نقش مهمی در چگونگی نگاه هر یک از آنها به مفهوم امنیت، دشمن، متحدان و چگونگی آمادگی نظامی و امنیتی آنها دارند. بر این اساس، فرهنگ راهبردی اتحادیه

اروپا در حوزه دفاع و امنیت، نقش مهمی در تعیین مفاهیم و مصداق‌ها ایفا می‌کند. به طور طبیعی، برداشتی که مردمان کشورهای عضو اتحادیه اروپا از خود دارند و مسئولیت و رسالتی که برای خود در صحنه جهانی تعریف می‌کنند، می‌تواند تمام برنامه‌های کلان سیاسی، نظامی و امنیتی را تحت تاثیر قرار دهد و به همگرایی و یا واگرایی این کشورها با اتحادیه اروپا بینجامد. در عین حال، فرهنگ راهبردی متفاوتی که کشورهای عضو اتحادیه اروپا دارند، از جمله عوامل کلیدی است که سبب شده این کشورها به ویژه در مواقع بحران نتوانند در همکاری‌های منسجم سیاسی، امنیتی و دفاعی به پیشرفت چندانی دست یابند. نمونه‌های اخیر مانند نبود مواضع مشترک در قبال انقلاب‌های عربی و بی‌میلی اعضای اتحادیه اروپا به تحقق سیاست خارجی، امنیتی و دفاعی مشترک نشان‌دهنده واگرایی آنها در اولویت‌های ملی آنهاست. بحث و اختلاف نظر در مورد نامزدی بارونس اشتون به عنوان نماینده عالی اتحادیه اروپا، پیمان همکاری دفاعی دوجانبه فرانسه و بریتانیا و بی‌میلی مشهود به پذیرش کاهش خودمختاری ناشی از نظام دفاعی مشترک اروپایی همگی بیان‌گر واگرایی در حوزه فرهنگ راهبردی اتحادیه اروپاست. بنابراین، تکامل و تحقق یک فرهنگ راهبردی اصیل اروپایی همچنان که در راهبرد امنیتی اروپا در سال 2003 به آن اشاره شده، تا به امروز دور از دسترس بوده است (others, & Biehl 2013). فرهنگ راهبردی اتحادیه اروپا بر پایه هویت اروپایی و دسته‌ای از باورها، ارزش‌ها و هنجارهایی است که درک از خود به عنوان اروپایی را تقویت می‌کند. در عین حال، یک فرد می‌تواند به طور هم‌زمان هویتی اروپایی و هویتی سوئدی، آلمانی یا فرانسوی داشته باشد و در صورتی که میان هویت‌های ملی و فراملی (اروپایی) آنها تضاد چندانی وجود نداشته باشد، فرهنگ راهبردی یکپارچه اتحادیه اروپا محقق می‌شود. این هویت‌ها از لایه‌های یکسان هویت اروپایی، هویت ملی و هویت فراملی تشکیل نمی‌شوند، بلکه بسته به قدرت نسبی این هویت‌ها شاهد اولویت‌بندی آنها به ویژه در زمان وجود منافع سیاسی یا

اجتماعی متضاد هستیم. در حال حاضر، به دلیل وجود برخی تفاوت‌ها در هویت‌های ملی کشورهای عضو اتحادیه اروپا ظهور فرهنگ راهبردی خاص اتحادیه اروپا با چالش‌هایی همراه بوده است. مشکل موجود در برآورد هویت و فرهنگ راهبردی اروپایی این است که در اروپا میان ملت‌ها و درون ملت‌ها تنوع و گوناگونی فرهنگی وجود دارد. شهروندان برخی کشورها به ویژه در غرب اروپا در مقایسه با شهروندان سایر کشورهای عضو این اتحادیه باوری عمیق‌تر به هویت اروپایی دارند. در واقع، تفاوت فرهنگ راهبردی در کشورهای عضو اتحادیه اروپا که به دلیل درک متفاوت آنها از تهدید و دشمن است، سبب بروز چالش در ایجاد سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اروپا شده که تبلور آن برخی دیدگاه‌های متفاوت اعضای این اتحادیه در مواجهه با بحران‌های منطقه‌ای و جهانی است (Meyer, 4-2: 2004). اما به رغم این تفاوت‌ها، بنیان‌های فرهنگ راهبردی اعضای اتحادیه اروپا مشترک است که تبلور آن عضویت 21 عضو از 28 عضو اتحادیه اروپا در ناتو و اشتراک نظر آنها در مورد ارتش مشترک اروپایی است.

نتیجه گیری

هویت اروپایی دسته‌ای از فرهنگ‌های مشترک اروپایی با لایه بنیادین فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم است. مساله تقابل غرب و شرق، کاتولیک‌گرایی و پروتستان‌تیسیم در برابر ارتدکس شرقی، مسیحیت در برابر اسلام ویژگی‌های مهم هویتی قاره اروپاست که بن‌مایه‌های تقابل و تضاد دارند. هویت مشترک اروپایی نیز دربرگیرنده عنصر کلیدی فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم و ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که ویژگی‌های منحصر به فردی در قلمرو باورها، هنجارها، ساختارها و رویکردهای این اتحادیه ایجاد می‌کند. تاثیر بنیادین فرهنگ مسیحی- رومی بر فرهنگ اروپایی بر جداسازی دو حوزه دین و سیاست از یکدیگر و حرکت به سوی سکولاریسم و لائسیته بود. همچنین از آنجا که سازه‌انگاری با مطرح کردن اهمیت مفاهیمی چون هویت ملت‌ها در روابط بین‌الملل دیدگاهی اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه می‌دهد، می‌توان گفت هویت مشترک ملت‌های عضو اتحادیه اروپا که دربرگیرنده شاخص مهم دین و فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم است، در روابط بین‌المللی این اتحادیه تاثیرگذار است و به نوعی تاثیر پویایی سیاسی این ملت‌ها را می‌توان در سیاست‌های داخلی و خارجی اتحادیه اروپا دید. هویتی اروپایی به لحاظ نظری هم‌زمان در کنار سایر هویت‌های ملی یا فرهنگی وجود دارد و در واقع افراد هویتی چندلایه و سلسله‌مراتبی به لحاظ اهمیت مولفه‌های ملی یا فرهنگی دارند. هویت اروپایی در شرایطی که دو هویت در تضاد باشند، همچنان متأثر از هویت ملی است که در واقع چنین مساله‌ای مانعی بر سر تداوم و تسهیل روند الحاق به اتحادیه اروپاست. گسترش و تقویت هویت اروپایی که در آن مردم ساکن اتحادیه اروپا فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم را مشخصه ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود تلقی کنند، برای یکپارچگی طولانی‌مدت اتحادیه اروپا حیاتی است.

دولت‌های متفاوت در اتحادیه اروپا به رغم شباهت‌های و اشتراکات دینی و فرهنگی، خرده‌تفاوت‌هایی نیز دارند که به پدیدار شدن هویتی خاص برای آنها شده و در نتیجه فرهنگ راهبردی و اولویت‌های راهبردی متفاوتی دارند. فرهنگ راهبردی اتحادیه اروپا در حوزه دفاع و امنیت، نقش مهمی در تعیین مفاهیم و مصداق‌ها ایفا می‌کند. به طور طبیعی، برداشتی که مردمان کشورهای عضو اتحادیه اروپا از خود دارند و مسئولیت و رسالتی که برای خود در صحنه جهانی تعریف می‌کنند، می‌تواند تمام برنامه‌های کلان سیاسی، نظامی و امنیتی را تحت تاثیر قرار دهد و به همگرایی و یا واگرایی این کشورها با اتحادیه اروپا بیانجامد. در عین حال، فرهنگ راهبردی متفاوتی که کشورهای عضو اتحادیه اروپا دارند، از جمله عوامل کلیدی است که سبب شده این کشورها به ویژه در مواقع بحران نتوانند در همکاری‌های نزدیک‌تر سیاسی، امنیتی و دفاعی به پیشرفت چندانی دست یابند.

به طور کلی، در واکاوی ابعاد مختلف فرهنگ در اروپا و و جایگاه و اثرگذاری آن بر هویت مشترک اروپایی، با تکیه بر نظریه سازه‌انگاری و رویکرد فرهنگ راهبردی باید گفت فرهنگ مبتنی بر سکولاریسم به عنوان لایه اصلی هویت مشترک اروپایی به شمار می‌رود و نقش بنیادین در همگرایی اتحادیه اروپا و معیار اصلی در پذیرش اعضای جدید در این اتحادیه بوده است.

منابع:

- بدیع، برتران (1376). فرهنگ و سیاست، ترجمه: احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر دادگستر.
- حقیقی، رضا (1386). فرهنگ و دیپلماسی در آینه دیپلماسی فرهنگی اتحادیه اروپا در قبال ج. ا. ایران، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- عالم، عبدالرحمن (1379). بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
- فکوهی، ناصر (1384). تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران: نشر نی.
- گریفیتس، مارتین (1388). دانش‌نامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، مترجم: علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- گل محمدی، احمد (1381). هویت ملی و جهانی شدن، تهران: نشر نی.
- مشیرزاده، حمیرا (1385). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مک کورمیک، جان (1390). اتحادیه اروپا؛ سیاست‌ها و روندها، مترجمان: مهدی ذوالفقاری و محمدهدی احمدی‌معین، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- ایلیخانی، محمد (1381). "دین و فلسفه در غرب مسیحی از ابتدا تا دوره اصلاح دینی"، فصلنامه هفت آسمان، شماره 15.
- ترابی، قاسم و رضایی علیرضا (1390). "فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران: زمینه‌های ایجابی، شاخصه‌های اساسی"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال 14 (4).
- رمضان‌زاده، عبدالله؛ جوکار، محمدصادق (1389)، "هویت از منظر سازه‌انگاری متعارف و رادیکال"، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- عبدالله‌خانی، علی (1386)، "سه نسل - سه گفتمان در فرهنگ استراتژیک"، فصلنامه مطالعات راهبردی، تهران: موسسه مطالعات راهبردی ابرار معاصر.
- "نگاهی به سیاست فرهنگی اروپای متحد (1385)"، پایگاه اینترنتی دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی، قابل بازیابی از:

<http://pcci.ir>

Brie, Mircea and Polgar, Istvan and Chirodea, Florentina (2012), **Cultural Identity, Diversity and European Integration: Introductory Study**, Published in Annals University of Oradea, International Relations and European Studies.

Friedman R. & Thiel M. (2012), **European Identity and Culture: Narratives of Transnational Belonging**, Ashgate Pub Co.

Hayes, C. (1953), **Christianity and Western Civilization**, Stanford University Press.

Joireman, S. (2003), **Nationalism and Political Identity**, Continuum International Publishing Group.

Koch, Carl (1994), **The Catholic Church: Journey, Wisdom, and Mission**, Early Middle Ages: St. Mary's Press.

Mason, D. (2015), **A Concise History of Modern Europe: Liberty, Equality, Solidarity**, Rowman & Littlefield.

Sassatelli, M. (2002), "Imagined Europe: The Shaping of a European Cultural Identity through EU Cultural Policy", **European Journal of Social Theory**, 5 (4): 435-451, Sage Publications: London.

Bellow, E. (2010), "European Identity: Does Europe Exist?", Retrieved from: <http://www.wirtschaft.fh-dortmund.de>.

Biehl, H.; Giegerich, B.; Jones, A. (2013), "Strategic Culture in Europe: Security and Defence Policies across the Continent", Retrieved from: <http://www.springer.com>.

Cape Breton Post (2001), "Church attendance faces decline almost everywhere", Retrieved from: <http://www.capebretonpost.com>

"Culture of Europe", (2005), Retrieved from: <http://www.jahsonic.com/Europe.html>.

“Declaration on European Identity” (Copenhagen, 14 December 1973), (2013), Retrieved from: <http://www.cvce.eu/obj>.

“European Commission”, (2007), European Cultural Values, Special Eurobarometer 278, retrieved from: <http://ec.europa.eu>

“Global Christianity”, (2011), “A Report on the Size and Distribution of the World’s Christian Population”, retrieved from: <http://www.pewforum.org>

Lilla, Mark (2006), “Europe and the legend of secularization”, retrieved from: <http://www.nytimes.com>

Meyer, C. (May 2004), “Theorising European Strategic Culture: Between Convergence and the Persistence of National Diversity”, CEPS working Document No.204, **Center for European Policy Studies**.

Shore, C. (2001), “European Union and the Politics of Culture, the Bruges Group”, retrieved from: <http://www.brugesgroup.com>

Atlas of Global Christianity (2010), Religions 1910-2010, retrieved from: <http://www.atlasofglobalchristianity.org>.